

قسم دادش به چادر مادرش  
دفتر و قرآن و پلاک و زنجیر  
انا فتحنا لک فتحاً مبین  
و جب و جب پاکسازی می شد زمین  
آخر معبر شده بود گیر کار  
یک هو قفس شد بر اش سیم خاردار  
بالای مین آخری چون نشست  
یک هو دیدن بال کبوتر شکست  
والله که گریه داره این سرگذشت  
صبح شد ولی هنوز خوابیده  
رو سیم خاردار پیکر شهیده  
اینا نبودن وضع ما این نبود  
سرا بوقدرتا پایین نبود  
اینا نبودن امنیت کجا بود  
عزت و شأن و عافیت کجا بود